

بررسی مبانی نظری رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی در ایران بعد از انقلاب

دکتر یحیی فوزی^۱

غلامرضا بصیرنیا^۲

چکیده

با توجه به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی ایران، بالطبع فرهنگ و مهندسی آن با رویکرد ایجابی و با نظر به آرمان‌های فرهنگی انقلاب، در مرکز توجه نظام برآمده از این انقلاب، قرار می‌گیرد. اما این تنها رویکرد به مهندسی فرهنگی در ایران بعد از انقلاب نبوده است. بلکه در کنار رویکرد ایجابی، رویکرد سلبی به مهندسی فرهنگی نیز حاضر بوده است. این مقاله به بررسی و تبیین مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی در ایران بعد از انقلاب پرداخته است و در این خصوص نوع نگاه این دو رویکرد به مهندسی فرهنگی، انسان و نقش و وظیفه دولت در حوزه فرهنگ و نتیجه دخالت آن بررسی شده است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که اگرچه این دو رویکرد با یکدیگر تشابهاتی دارند، ولی به لحاظ تعریفی که از فرهنگ و مهندسی فرهنگی، انسان، نقش دولت در حوزه فرهنگ و نتیجه دخالت آن در مهندسی فرهنگی جامعه ارائه می‌کنند با یکدیگر اختلاف مبنایی دارند. ضمن این‌که رویکرد سلبی به مهندسی فرهنگی بیشتر در محافل آکادمیک کشور بروز و ظهور داشته است؛ ولی آنچه از ابتدای انقلاب تاکنون فرصت اجرا پیدا کرده است رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی بوده است.

کلید واژگان: فرهنگ، مهندسی فرهنگی، رویکرد سلبی و ایجابی، انسان‌شناسی، دولت

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی قزوین

۲- فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی در اسلام از پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی؛ basir_nya@yahoo.com

بیان مسئله

با توجه به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی، فرهنگ به عنوان مهمترین عرصه بعد از انقلاب، مورد توجه رهبران و مسئولین انقلاب قرار گرفت؛ آن‌چنان که در گفتمان امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری، فرهنگ و موضوع‌های مرتبط با آن به عنوان گفتمانی غالب مطرح شده است. بی‌شک در نظام برآمده از انقلاب اسلامی نیز فرهنگ مهندسی‌کننده و شکل‌دهنده به سایر حوزه‌های نظام اجتماعی شامل اقتصاد و سیاست است و رویکرد غالب در این نظام، رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی خواهد بود، که نقطه مقابل رویکرد سلبی به مهندسی فرهنگی است. تقابل این دو رویکرد، به مبانی نظری آن‌ها بر می‌گردد. شناخت مبانی نظری این دو رویکرد به مهندسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی در ایران اهمیت و ضرورت خاصی دارد و می‌تواند مبنای سیاست‌گذاری‌های مختلف فرهنگی کشور قرار گیرد. بدیهی است عدم شناخت مبانی نظری این رویکردها، سبب عدم شناخت و تبیین دقیق رویکردهای مذکور و شناخت وضعیت موجود و مطلوب فرهنگی و در نتیجه دست نیافتن به اهداف و آرمان‌های فرهنگی انقلاب خواهد شد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و مقایسه‌ای، مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی در ایران بعد از انقلاب را بررسی می‌نماید.

مفهوم‌شناسی فرهنگ

تاکنون تعاریف متعدد و فراوانی از سوی صاحب‌نظران حوزه فرهنگ پیرامون واژه فرهنگ ارائه شده است؛ تا جایی که نزدیک به سیصد تعریف برای فرهنگ ثبت نموده‌اند و تعداد این تعاریف از آن زمان تاکنون نیز افزایش یافته است. این تعاریف دارای قابلیت‌های عملی و اکتشافی یکسانی نیستند. بعضی در تعریف ماهوی فرهنگ، آن را «رفتار یا الگوهای رفتاری» دانسته‌اند؛ پاره‌ای، «بازتاب اندیشه و شناخت بشر» محسوب نموده‌اند؛ گروهی، «شیوه و الگوی زندگی بشر» را فرهنگ نامیده‌اند؛ برخی دیگر، «مجموعه اندوخته‌های مادی و معنوی» بشر را، فرهنگ برشمرده‌اند و بالاخره عدّه‌ای، «ارزش‌ها، هنجارها، باورها و مجموعه امور پذیرفته شده و هنجاریافته اجتماعی» را فرهنگ قلمداد نموده‌اند (پیروزمند، ۱۳۸۶، صص ۶۵-۵۸).

با در نظر گرفتن هسته اصلی تعاریف مختلفی که از فرهنگ صورت پذیرفته، «فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای از آداب، سنن، باورها و ارزش‌هایی که مورد پذیرش و مقبولیت مردم یک جامعه قرار گرفته و بر اساس آن عمل نموده و می‌نمایند؛ به گونه‌ای که پذیرش‌های یاد شده به هنجارهای اجتماعی تبدیل گشته و ارزش‌گذاری جامعه بر اساس آن صورت پذیرد» (ذوعلم، ۱۳۸۴، ص ۱۴۱) و در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، خانوادگی و... بازتاب و انعکاس پیدا کند.

مفهوم‌شناسی مهندسی فرهنگی

مفهوم «مهندسی فرهنگی» از لحاظ ساخت و شکل کاربردی خودش تحت تأثیر مفاهیم و اصطلاحات رایج و معمول در حوزه‌های علوم تجربی است که معمولاً در آن‌ها برای روشن‌تر شدن و تثبیت پژوهش‌ها و یافته‌های تازه، دست به تولید و ساخت عبارات، مفاهیم و ترکیبات اصطلاحی و واژگانی جدید و احیاناً کم سابقه و یا حتی بی‌سابقه می‌زنند تا از این طریق بتوانند هم مفاهیم تازه کشف شده را در قالب این عبارات و اصطلاحات تعریف و تبیین کنند و هم بر اندوخته‌های بشری در سایه ابتکار و استفاده از این دست ترکیبات اصطلاحات بیفزایند. لذا ترکیب مهندسی فرهنگی یک ترکیب قرضی و متأثر از ترکیبات رایج در علوم تجربی است. البته یک چنین ترکیباتی طبعاً تازه و متعلق به زمان معاصر هم هستند (بصیرینیا، ۱۳۸۵).

مهندسی فرهنگی، مهندسی، به معنای ارائه هندسه و شکل و طرح کلی یک حرکت کلان فرهنگی است تا به واسطه این طرح و نقشه، چشم‌انداز و دورنمای روشنی از زمینه‌ها و بسترهای حرکت، ظرفیت و توان، زیرساخت‌ها و ساختارهای فرهنگی حاصل گردد. به عبارت دیگر، مهندسی فرهنگی یعنی مهندسی کردن، مدیریت کردن، سامان بخشیدن، جهت دادن و اندازه کردن از نوع فرهنگی، با معیارهای فرهنگی و در قالب فرهنگی، از زاویه فرهنگ (صادقی رشاد، ۷، ص ۱۳۸۵).

این نوع مهندسی «طراحی» جامع و منسجم «نظام» مدیریت فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مبانی این نظام و همچنین تعیین مناسبات آن با سایر نظام‌های سیاسی، اقتصادی، مدیریتی و حقوقی (غلامی، ۱۳۸۶، ص ۴۹) را مدنظر دارد و به طراحی، نوسازی و بازسازی سیستم فرهنگ می‌پردازد.

البته مهندسی فرهنگی نیز نه به مفهوم تحمیل رویه‌های خاص فکری و رفتاری به جامعه، بلکه تلاشی دلسوزانه برای ایجاد زمینه و شرایط رشد، خودشکوفایی و بالندگی استعدادها، علمی، دینی، فرهنگی و هنری و تعمیق نگرش‌ها و توسعه ارزش‌های فرهنگی با هدف کاهش فاصله میان فرهنگ موجود و مطلوب است (دانشگاه تمدن‌ساز، ۱۳۸۶، صص ۷۲-۷۱)؛ به تعبیری مهندسی فرهنگی، مهندسی نظام اختیارات و سهم و تأثیر عوامل مختلف فردی و اجتماعی در فرهنگ جامعه است و مستلزم آن است که مهندسی فرهنگی بتواند نظام تمایلات، نظام اندیشه و تفکرات و نظام رفتاری را در سطح فردی، و نظام سیاسی، نظام اقتصادی و نظام فرهنگی را در سطح اجتماعی در یک سیر تکاملی به صورتی منسجم و هماهنگ به منظور رساندن به وضعیت مطلوب سازماندهی کند. مهندسی فرهنگی، هماهنگ‌سازی اراده‌های انسانی در جهت مطلوب (ارزش‌ها و باورهای اسلامی) است (حبی، ۱۳۸۵، ص ۹۵). مهندسی فرهنگی به مفهوم ایجاد ساختارهای لازم و فراهم آوردن منابع کافی برای فعالیت هنرمندان و آفرینندگان فرهنگی است و در واقع مهندسی فرهنگی به معنای توسعه ابزارهای فرهنگی و بسترسازی برای فعالیت فرهنگی مردم است.

البته مهندسی فرهنگی با مهندسی فرهنگ که به معنای مهندسی سیستم فرهنگ است (ناظمی، ۱۳۸۵، ص ۲۸) متفاوت است. به عبارت دیگر مهندسی فرهنگ، یعنی شناخت دقیق اجزاء سه‌گانه فرهنگ و طراحی، نوسازی و بازسازی مجدد آن‌ها، به گونه‌ای که ارتباط منطقی و موزون بین ارزش‌ها و نگرش‌ها با مفروضات اساسی، باورها، نمادها و رفتارها برقرار باشد. اما مهندسی فرهنگی در حقیقت کوششی برای ایجاد تغییر

آگاهانه در جریان تحول موضوع، مطابق خواست و الگوی ذهنی مدیران فرهنگی کشور است. به عبارت دیگر، می‌شود گفت مهندسی فرهنگی تلاشی است برای تغییر آگاهانه در زمینه بینش‌ها، احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و عقاید و سلوک نسبتاً پایدار و بادوام جامعه، مطابق خواست و الگوی ذهنی طراحان مهندسی فرهنگی؛ به این معنا وقتی از مهندسی در رابطه با موضوعی سخن می‌گوییم، منظور ایجاد تغییری آگاهانه در جریان تحول آن موضوع مطابق خواست و الگوی ذهنی تصمیم‌گیر است. مهندسی فرهنگی فرآیندی است در جهت رسیدن به وضعیت مطلوب در آینده که بدون آن امکان تحقق آن وجود ندارد. اینک به مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی می‌پردازیم.

الف: رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی فرهنگ و ویژگی‌های آن

از نظر رویکرد ایجابی، فرهنگ به طور ذاتی، تبادل، انتقال، ترکیب و آموختن را می‌طلبد و فرهنگ امری اکتسابی و آموختنی است و امری پویا و در حال تحول و دگرگونی و تغییر است و این تغییرات نیز قابلیت هدایت در جهت خاصی را دارد. اگر فرهنگ را امری اکتسابی بدانیم، بنابراین می‌توان آن را از راه آموزش به افراد انتقال داد؛ پس قابل برنامه‌ریزی نیز می‌باشد. فرهنگ خود زاده دست بشر است (فرهنگی، ۱۳۸۶). همین ویژگی‌ها است که از نظر موافقان، فرهنگ را قابل تغییر و مهندسی می‌کند؛ زیرا چیزی که قابلیت انتقال و آموختن را داشته باشد قابلیت مهندسی کردن را نیز دارد. شناخت فرهنگ در این رویکرد برای هدایت آن در جهت مطلوب از طریق شکل دادن آن است تا آرمان‌های فرهنگی مورد نظر در جامعه، جامه عمل بپوشد. از نظر ایجابیون اگر فرهنگ را آن‌گونه که انسان‌شناسان بر آن تأکید کرده‌اند، امری اکتسابی بدانیم، می‌توان آن را از راه آموزش به افراد انتقال داد (همان).

فرهنگ دارای قابلیت سنجش، محاسبه، کنترل و پیش‌بینی و کمی‌شدن است و می‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد. فرهنگ را می‌توان با کمک برخی شاخص‌ها و ابزارها سنجید و با هدایت آن به سوی فرهنگ مطلوب یا آرمانی، به آن شکل داد. چون فرهنگ به طور ذاتی قابلیت انتقال، آموختن و اکتساب و سنجش (بنیانیان، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۸۸-۲۸۷) بر اساس میزانی به نام فرهنگ آرمانی را دارد، لذا قابلیت شکل‌دهی و سیاست‌پذیری را دارد. در این رویکرد «فرهنگ مثل روحی است که در کالبد همه فعالیت‌های گوناگون کلان‌کشوری حضور و جریان دارد» (در محضر ولایت، ۱۳۸۱). بنابراین به فرهنگ به صورت فرابخشی نگاه می‌شود و به تأثیر فرهنگ بر همه نظام‌های اجتماعی و به‌ویژه به نقش آن در عرصه تصمیم‌های کلان کشور توجه می‌شود. بدین معنا فرهنگ دارای کارکرد هویت‌بخشی و تعیین‌بخشی برای سایر نظام‌های اجتماعی است و نظام فرهنگی حاکم بر سایر نظام‌های اجتماعی می‌شود.

از دیدگاه این رویکرد «فرهنگ ما باید در تولید صنعتی ما اثر بگذارد، ما چه چیزی تولید کنیم؟ چگونه تولید کنیم، برای چه تولید کنیم؟ دستگاه قضائی ما، اداره زندان، کیفیت زندان، همه‌اش با فرهنگ ارتباط دارد و باید تحت تأثیر آن باشد» (همان). با این منطق، تولید و توزیع و مصرف کالاهای فرهنگی که با هدف مهندسی فرهنگی جامعه صورت می‌گیرد، باید معطوف به برآوردن نیازهای واقعی انسان و مانع برآورده کردن

نیازهای کاذب یا غیر واقعی انسان باشد. آشکارا پیداست که برای تحقق این مدرک در نهایت به سعادت رسیدن انسان‌ها از طریق ساختن جامعه طراز اسلامی از رهنمودهای کنترلی در دو وجه سلبی و ایجابی باید استفاده گردد (قاضیان، ۱۳۸۰، صص ۱۲۴-۱۲۲).

با توجه به تأثیرگذاری بیشتر از حد فرهنگ بر سایر حوزه‌های نظام اجتماعی که بسترساز کارکرد مثبت و مؤثر آن‌هاست، برای رفع مشکلات در صحنه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و یا حتی سیاسی، باید به دنبال راهکار آن در حوزه فرهنگی بگردیم. لذا فرهنگ در تأمین اهداف سایر بخش‌های نظام اجتماعی دارای اهمیت و کارکرد است و معیار ارزیابی کارکرد صحیح سایر بخش‌هاست (مسجدجامعی، ۱۳۸۱، ص ۸).

با توجه به تحلیلی که این رویکرد از وضعیت موجود و مطلوب فرهنگی دارد، در منطق خود قائل به وجود یکسری ارزش‌های پیشینی است که باید آن‌ها را به عنوان «ارزش‌های والا» و آرمان‌های فرهنگی در نظر گرفت (مقدمه قانون اساسی). لذا معتقد به سلسله مراتبی از ارزش‌ها است.

انسان‌شناسی

تعاریف، تعبیر و تلقی‌های رایج پیرامون فرهنگ با همه تفاوت‌هایی که میان آن‌ها وجود دارد، حکایت از نگرش و دیدگاه فلسفی ارائه‌دهنده تعریف فرهنگ، نسبت به انسان می‌کند. به عبارتی دیگر، تلفیقی از انسان، آرمان‌ها و ایده‌آل‌های او با تعاریف ارائه شده در هر فرهنگ عجین شده است و از ارکان آن محسوب می‌شود. در رویکرد ایجابی، الگوهای رفتاری فرد به وسیله موقعیت و محیط تعیین می‌شود. انسان بر اساس افکار و ارزش‌های اجتماعی‌اش تعریف می‌شود. انسان در هر دوره و عصر نتیجه مستقیم عادات زندگی و نوع فکر جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند (کارل، به نقل از عنایت، ۱۳۷۵). بنابراین، در تعریف انسان بیشتر قائل به عوامل محیطی هستند. فرهنگ را زاینده گروه‌های انسانی و تحت شرایط زیستی، روانی و اجتماعی تعریف می‌کنند، و معتقدند که رفتار انسان‌ها تحت شرایط و موقعیت‌ها ایجاد می‌شود؛ لذا اگر به هر دلیلی، شرایط تغییر کند، متعاقب آن رفتار نیز تغییر خواهد کرد. در واقع رفتار، متغیری است که تحت تأثیر عوامل محیطی، زیستی و اجتماعی شکل می‌گیرد.

انسان ذاتاً نه خوب است و نه شرور، بلکه از نظر اخلاقی خنثی است. انسان در بدو تولد همانند صفحه سفیدی است که هیچ چیز بر آن نوشته نشده است. او به منزله یک موجود واکنش‌گر به حساب می‌آید که در قبال محرک‌های محیطی پاسخ می‌دهد. رفتار انسان می‌تواند بهبود یابد، افراد خوب تصادفی به وجود نمی‌آیند و باید تربیت شوند. در تغییر رفتار از راه دگرگون‌سازی محیط تأکید می‌ورزند (کرسینی، ۱۹۷۳؛ داستین و جورج، ۱۹۷۳؛ پاترسن، ۱۹۶۶؛ به نقل از شفیع‌آبادی، ۱۳۷۱).

بر اساس این رویکرد، انسان‌ها به وسیله عوامل گوناگون و تحت شرایط مختلف، گرایش‌های فرهنگی پیدا می‌کند. بر این اساس، شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأثیرات خود را بر روی انسان‌ها و فرهنگ آنها می‌گذارند و کنترل این عوامل و شرایط در بهزیستی انسان مؤثر است و او را به سوی وضعیت مطلوب رهنمون می‌شود. انسان موجودی حالت‌پذیر و قابل شکل‌دهی است و می‌توان با کنترل و هدایت عوامل

تأثیرگذار بر رفتار و باورهای او، انسان مورد نظر را تربیت کرد. البته این به معنای فاعل مختار بودن محیط نیست.

در نظام انسانی، افراد از حیث گرایش‌های قومی، ملی، مذهبی، فکری و رفتاری و دیگر پارامترهای اجتماعی و فردی با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت‌ها باعث می‌شود که افراد از ظرفیت‌ها و به تبع آن گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های مختلفی برخوردار باشند. به تعبیری دیگر، ظرفیت‌های فردی و اجتماعی در تعامل با یکدیگر حیطه‌ای معین از عملکرد آزادانه را برای فرد و جامعه ایجاد می‌کنند؛ به نحوی که نمی‌توان آن را فاقد اختیار و آزادی قلمداد کرد و نه می‌توان آن را مختار و آزاد مطلق خواند. می‌توان گفت که فرد و جامعه دارای سلسله مراتبی از اختیارات هستند. اگر ما بخواهیم یک جامعه یا سازمانی را به سوی اهدافی مطلوب سوق دهیم و یا از انحرافی باز داریم یا تغییر وضعیتی را در آن ایجاد کنیم، باید به این تفاوت‌های فردی و اجتماعی و به تعبیر بهتر به نظام اختیاراتی که حاکم بر جامعه است توجه کنیم. زمانی که گفته می‌شود، انسان دارای آزادی مطلق است و با اراده و آزادی کامل ماهیت و فرهنگ خویش را می‌سازد، این یک حکم انتزاعی است و در عمل محقق نمی‌شود؛ زیرا اراده و اختیار انسان در مدار خاصی قرار می‌گیرد و از عوامل درونی (مثل تمایلات، تفکر و توانایی فیزیکی و روانی) و عوامل بیرونی (مانند شرایط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) متأثر می‌شود. این واقعیت مسلم را نمی‌توان کتمان کرد که انسان دارای اراده است و در هنگام تعارض انگیزه‌ها، بر اساس ترجیح و سپس اراده اقدام می‌کند، اما اراده انسان مراتب بسیار گسترده‌ای دارد (حبی، ۱۳۸۵، ص ۹۸).

انسان می‌تواند با اراده رشد یافته خویش بر علل و عوامل وراثتی، محیط طبیعی و جغرافیایی، محیط اجتماعی و موقعیت تاریخی تا حدود بسیاری غلبه کند و این آزادی ویژگی ممتاز و برگزیده انسانی است که او را بر دیگر موجودات برتری داده است، اما باید توجه داشت که عوامل اجتماعی هر کدام به لحاظ اعتباری که از سازمان‌ها و مجامع حقوقی دریافت کرده‌اند هر کدام به نحوی اختیار و آزادی انسان را محدود می‌کنند. بدین ترتیب انسان عملاً دچار محدودیتی اجتناب‌ناپذیر است.

بر این اساس، انسان موجودی آزاد است، اما دایره آزادی وی محدود است و چون انسان را موجودی تربیت‌پذیر می‌داند، لذا وظیفه دولت نیز تربیت و مهندسی فرهنگی است. این رویکرد در چارچوب آزادی انسان، مهندسی فرهنگی را لازم می‌داند؛ زیرا فرهنگ شکل‌دهنده به شخصیت انسان‌ها است و دخالت نکردن در آن باعث خارج شدن انسان از دایره حق و گمراهی انسان می‌شود. بنابراین فرد آزادی دارد اما آزادی در چارچوبی مشخص و معین است.

سؤال مهمی که در این جا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان با توجه به ظرفیت‌های مختلفی که در انسان‌ها وجود دارد آنها را در یک جهت واحد حرکت داد؟ در این رویکرد اعتقاد بر این است که هر فرد دارای نظام انگیزشی، فکری و رفتاری است، هر جامعه‌ای متشکل از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که مبتنی بر اصل تأثیر و تأثر و رویکرد سیستمی با یکدیگر در تعامل هستند و در این تعامل نظام‌های فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد که منجر به توزیع اختیارات برای فرد و جامعه می‌گردد. بنابراین، اختیار و

اراده بر تمامی نظامات فردی و اجتماعی حاکمیت دارد و موضوع محوری است. از این رو سیاستگذاری در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی از جمله مهندسی فرهنگی بایستی مبتنی بر نظام و توزیع اختیارات فرد و جامعه باشد (همان: ۹۵).

تأکید بر انسان‌سازی به عنوان مهم‌ترین هدف اسلام و ضرورت رشد و تعالی معنوی انسان‌ها از جمله عواملی است که توجه به فرهنگ را در این رویکرد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌سازد. امام خمینی (ره) فرهنگ را مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت می‌داند و راه اصلاح یک مملکت را، اصلاح فرهنگ آن مملکت ذکر می‌کند و می‌فرماید: «اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود... اگر فرهنگ درست بشود، یک مملکت اصلاح می‌شود» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۹۰) (پوراحمدی و فوزی، ۱۳۸۲، ص ۲۲). تا تفکر و اندیشه انسان‌ها اصلاح نشود، هیچ‌گونه تحول و حرکتی صورت نمی‌گیرد. اولین گام برای اصلاح و حرکت سازنده، تغییر بینش و اعتقادات انسان می‌باشد. لذا این رویکرد تغییر اندیشه و باورهای انسان‌ها را نه تنها ممکن می‌داند بلکه برای بهزیستی انسان ضروری می‌داند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در خصوص مهندسی فرهنگی با تأکید بر اهمیت نقش فرد و جامعه در شکل‌گیری فرهنگ و تکامل اجتماعی می‌فرماید: «نگاه افراطی به مقوله فرهنگ نگاهی قابل قبول نیست، بایستی نگاه معقول اسلامی را ملاک قرار داد و نوع برخورد با آن را بر طبق ضوابطی که معارف و الگوی اسلامی نشان می‌دهد، تنظیم کرد». به تعبیر مقام معظم رهبری، کنترل فرهنگ به صورت کامل نه ممکن است، نه جایز. به تعبیر ایشان، اصلاً رشد فرهنگی با ابتکار و آزادی و میدانی دادن به اراده‌ها شکل می‌گیرد. ما بر این باوریم که مهندسی فرهنگ مهندسی اراده‌ها است (در محضر ولایت، ۱۳۸۳). از بیانات ایشان چنین استنباط می‌شود که مهندسی فرهنگی، طراحی کردن فضایی است که در آن اراده‌های افراد، قدرت بروز و ظهور می‌یابد و به تعبیر دیگر، میدان دادن به اراده‌ها است. مهندسی فرهنگ بر اساس نظام اختیارات، سهم و تأثیر عوامل مختلف فردی و اجتماعی را در شکل‌گیری فرهنگ شناسایی می‌کند و وضعیت مطلوبی را برای آن ترسیم می‌نماید.

انسان در جستجوی سعادت خویش است و این سعادت دارای دو بُعد مادی و معنوی و یا دنیوی و اخروی است. تلاش انسان در این راستا پیوسته ادامه دارد، اما انسان به تنهایی و به اتکای خود قادر به تشخیص سعادت خویش نیست و برای نیل به این سعادت، باید نیازهای مادی و معنوی وی برطرف شود. نیازهای انسان‌ها نیز دو دسته‌اند؛ در یک سر طیف نیازهای واقعی انسان قرار دارند که برای دستیابی انسان به سعادت و کمال ضروری هستند و در سر دیگر طیف نیازهایی قرار دارند که کاذب هستند و نه تنها انسان‌ها را به سوی سعادت و کمال راهنمایی نمی‌کنند، بلکه مانع دستیابی انسان به سعادت و کمال نیز می‌شوند. پس شناسایی این نیازها گام اول این رویکرد است و باید انسان نیازهای واقعی خود را بشناسد تا در جهت برآورده کردن آن بکوشد. اما انسان به تنهایی قادر به تشخیص نیازهای واقعی خویش نیست و مرجع با صلاحیتی باید سعادت او را تعریف کند و آن را مشخص کند و با برآورده ساختن نیازهای واقعی او مانع نیازهای کاذب او بشود. بر مبنای این رویکرد، کنترل نیازها برای نیل انسان‌ها به سعادت ضروری است (قاضیان، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲)

تا بر این اساس زمینه سعادت این جهانی و آن جهانی انسان فراهم شود و این سعادت، با سامان‌بخشی به ساختار فرهنگ، ترویج ارزش‌های خاص، عمومیت‌بخشی به الگویی از رفتار با هدف تأمین مقصود معینی در حوزه‌های مختلف جامعه قابل دستیابی است.

در این رویکرد، انسان نوعی، خود را انسانی ایثارگر، بی‌اعتنا به دنیا و جان و مال، زاهد، باایمان و با تقوا، مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، رضایتمند با وجدان کاری و انضباط و کاسب فضائل و لقاءالله (سند چشم‌انداز) می‌داند که این انسان با برخورداری از این ویژگی‌ها دارای روحیه تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به نظام اسلامی و شکوفایی ایران و مفتخر به ایرانی بودن است (سند چشم‌انداز). دستیابی به این انسان نوعی، مهندسی فرهنگی را ضروری می‌سازد.

در مجموع در این رویکرد انسان، نه موجودی فاقد اختیار و آزادی است و نه می‌توان آن را مختار و آزاد مطلق نامید. ظرفیت‌های فردی و اجتماعی در تعامل با یکدیگر حیطه‌ای معین از عملکرد آزادانه را برای فرد و جامعه ایجاد می‌کنند. الگوهای رفتاری فرد بیشتر به وسیله موقعیت و محیط تعیین می‌شود. فرهنگ زاینده گروه‌های انسانی و تحت شرایط زیستی، روانی و اجتماعی است و رفتار انسان‌ها تحت شرایط و موقعیت‌ها ایجاد می‌شود؛ لذا اگر به هر دلیلی، شرایط تغییر کند متعاقب آن رفتار نیز تغییر خواهد کرد. در واقع رفتار، متغیری است که تحت تأثیر عوامل محیطی، زیستی و اجتماعی شکل می‌گیرد. هر فرد دارای نظام انگیزشی، فکری و رفتاری است، هر جامعه‌ای متشکل از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که مبتنی بر اصل تأثیر و تأثر و رویکرد سیستمی با یکدیگر در تعامل هستند و در این تعامل نظام‌های فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد که منجر به توزیع اختیارات برای فرد و جامعه می‌گردد. انسان در جستجوی سعادت خویش است اما انسان به تنهایی قادر به تشخیص سعادت خویش نیست؛ لذا مرجع باصلاحیتی باید سعادت او را تعریف و آن را مشخص کند.

نقش دولت در حوزه فرهنگ

رویکرد ایجابی نیز دلایلی را برای دخالت دولت در مهندسی فرهنگی جامعه ذکر می‌کند. در این رویکرد مهندسی فرهنگی «به مثابه هدف سیاست پیش از آنکه از گزینش سیاستگذاران فرهنگی در ایران بعد از انقلاب خبر دهد، حاکی از استلزام برآمده از فلسفه غایت نظام اسلامی است. غایت نظام اسلامی، ساختن انسان و جامعه طراز اسلامی به منظور رساندن انسان‌ها به سعادت این جهانی و آن جهانی است. غایت مزبور متضمن برآورده ساختن تمام نیازهای واقعی انسان است. انسان در ساحت اجتماعی به سر می‌برد، لازم است برای وضع اجتماعی او هم تدبیری اندیشه شود و این وظیفه بر دوش سیاست دولت است» (قاضیان، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱) تا با مهندسی فرهنگی، انسان نوعی مطلوب را به عنوان انسانی ایثارگر، بی‌اعتنا به دنیا و جان و مال، زاهد و کاسب فضائل و لقاءالله (سند چشم‌انداز) تربیت نماید.

مهندسی فرهنگی کشور نه تنها ناشی از مسئولیت‌پذیری کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در قبال سعادت مردم، بلکه برای رفع آشفتنگی‌های ناشی از فقدان سازگاری میان مؤلفه‌های متنوع فرهنگی در کشور می‌باشد.

مؤلفه‌های ایرانی، اسلامی و غربی مثلثی بحرانی در قلمرو فرهنگی کشور پدید آورده‌اند که نسبت و مناسبات آن‌ها با یکدیگر ناپخته و ناسنجیده و بنابراین نامشخص است (عیوضی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۶). پس برای بازبینی تعاملات متغیرهای فرهنگی در راستای تحقق اهداف انقلاب اسلامی و در مرحله بعد زمینه‌سازی برای عینیت‌بخشی به سند چشم‌انداز بیست‌ساله در موعد زمانی مقرر مهندسی فرهنگی کشور توسط دولت ضرورت می‌یابد و وظیفه دولت سیاستگذاری برای شکل دادن فرهنگ جامعه است.

دولت برای متناسب‌سازی حوزه فرهنگی بر اساس مقتضیات نظام سیاسی، یعنی متناسب با حکومت دینی باید به مهندسی فرهنگی بپردازد. به دلیل حاکمیت حکومت دینی بر کشور، رویکرد انقلاب اسلامی به فرهنگ، متفاوت از دیگر حکومت‌هاست. «حکومت دینی استقرارش بر بنیان‌های اعتقادی مردم است و قدرت سیاسی نظام اسلامی متکی بر حمایت‌های عمیق فرهنگی مردم است. در این جامعه باید فرهنگ مدیریت شود» (بنیانیان، ۱۳۸۴، ص ۷۵).

به دلیل ماهیت حکومت دینی، تعداد ناهنجارهایی که برای جامعه اسلامی تعریف می‌شود خیلی بیشتر از جوامع دیگر است. در جوامع غربی تعداد ناهنجاری که تعریف می‌شود محدود است. سیگار، مواد مخدر، ارتباطات و مشروبات آزاد می‌شوند و به عنوان ناهنجاری تلقی نمی‌شوند. وقتی محدوده حکومت دینی دارای نظام اجتماعی می‌شود با این هدف که سعادت دنیا و آخرت افراد تأمین شود، تعداد زیادی ناهنجاری از درون آیات و احادیث استخراج می‌شود (بنیانیان، ۱۳۸۴، ص ۷۵).

به لحاظ حقوقی دولت وکیل جامعه نیست، بلکه بر آحاد آن ولایت و قیومیت می‌یابد؛ به عبارتی دیگر، دولت نماینده‌ای از جانب مرجع صلاحیتدار برای هدایت انسان‌ها به سوی سعادت است و بدین‌سان مهندسی فرهنگی در کانون چنین دولتی قرار می‌گیرد (قاضیان، ۱۳۸۰، ص ۱۲۵).

فرهنگ، شکل‌دهنده ذهن و رفتار عمومی جامعه است و حرکت جامعه بر اساس فرهنگ آن جامعه است؛ اندیشیدن و تصمیم‌گیری جامعه بر اساس فرهنگی است که بر ذهن آنها حاکم است. دولت و دستگاه حکومت موظف است که در این موضوع با این اهمیت، دخالت کرده و خود را کنار نگه ندارد (در محضر ولایت، ۱۳۸۱).

بر اساس رویکرد ایجابی، «به همان نسبت که هر کشور و ملتی وظیفه دارد و می‌تواند که محیط‌زیست طبیعی خود را مهندسی و مدیریت کند و برای حیات و رشد خود، آن را از آلودگی‌ها پاک سازد و جلوی ورود آلودگی‌ها و ناپاکی‌های تولید شده در محیط‌های زیست طبیعی دیگر به محیط زیست طبیعی خود را در حد مقدور بگیرد، ملت‌ها وظیفه دارند و می‌توانند نسبت به مهندسی و مدیریت محیط زیست فرهنگی خود اقدام کنند» (ناظمی، ۱۳۸۶، ص ۱۸). البته این به معنای کنترل کامل نیست؛ چون کنترل فرهنگ به صورت کامل ممکن و جایز نیست. دولت در مقابل زیست انسان‌ها برای دستیابی به کمال مسئول است و حکومت باید به راهنمایی و هدایت انسان بپردازد و با مهندسی فرهنگی انسان کامل را تربیت و جامعه مطلوب را ایجاد کند تا در پرتو آن به آرمان‌های فرهنگی انقلاب دست یافته و برای جهان اسلام الهام‌بخش شود.

بر اساس این رویکرد «نمی‌شود ما میدان را رها کنیم تا دیگران هر کاری که می‌خواهند، بکنند. امروز همان کسانی که ادعای آزادی می‌کنند و دم از لیبرال بودن می‌زنند، پیچیده‌ترین و دقیق‌ترین شیوه کنترل را بر روی فرهنگ کشورهای خودشان، بلکه سراسر دنیا، اعمال می‌کنند و سعی دارند که فرهنگ خود را به کشورهای دیگر منتقل و تزریق کنند» (در محضر ولایت، ۱۳۸۲). لذا «همان‌طور که دولت‌ها برای اقتصاد، علم، آموزش و پرورش و درمان، سیاستگذاری می‌کنند، در مورد فرهنگ نیز سیاست‌هایی طراحی می‌شود. در این میان برخی دولت‌ها اقدامات سازمان‌یافته را ترجیح می‌دهند و برخی دیگر از اشکال انعطاف‌پذیر حمایت می‌کنند و بالاخره پاره‌ای از دول نیز می‌کوشند که فقط مشوق و انگیزه‌فایده‌گرها و اجتماعات پراکنده را فراهم آورند» (اجلالی، ۱۳۷۹، ص ۵۱-۵۰). اما دخالت دولت در فرهنگ با درجات مختلف پذیرفته شده این رویکرد است.

وظیفه دولت نه تنها بسترسازی برای فعالیت فرهنگی است بلکه دولت تلاش می‌کند با مشخص کردن فرهنگ صحیح مبتنی بر آرمان‌های خود، مردم را در جهت پیروی و هم‌جهتی با این فرهنگ سوق دهد. دولت نقش جهت‌دهنده به جامعه برای نیل به فرهنگ مطلوب را دارد؛ یعنی دولت یکی از مهم‌ترین تکالیفش در مهندسی فرهنگ کشور این است که مشخص کند که «فرهنگ ملی، فرهنگ عمومی و حرکت عظیم درون‌زا و ضرورت‌بخش و کیفیت‌بخشی که فرهنگ نامیده می‌شود و در درون انسان‌ها و جامعه به وجود می‌آید، چگونه باید باشد» (در محضر ولایت، ۱۳۸۳). مهم‌ترین وظیفه متولیان دولتی عرصه فرهنگ، سیاستگذاری درست برای شکل دادن به فرهنگ جامعه بر اساس اهداف از پیش تعیین شده است. بر این مبنا، دولت باید مانند دست محافظی هوای فرهنگ را داشته باشد. وقتی مردم در خانواده، ازدواج، کسب، لباس پوشیدن، حرف‌زدن و تعامل اجتماعی‌شان با یک فرهنگ حرکت می‌کنند، دولت و مجموعه حکومت نمی‌تواند خود را از این موضوع برکنار بدارد و بگوید بالاخره فرهنگی وجود دارد و مردم به چیزی فکر می‌کنند (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱/۹/۲۶). دولت به صورت روشمند و قانونمند و کاملاً مدبرانه و عاقلانه مسئولیت دارد فرهنگ را بشناسد و اگر ناصواب است آن را تصحیح کند و اگر ضعیف است آن را تقویت کند و اگر در آن نفوذی هست دست نفوذی را قطع کند. لذا دولت در این جا دو مسئولیت مهم بر عهده دارد؛ در وهله اول شناسایی و مشخص کردن فرهنگ صحیح و اصلاح فرهنگ ناصحیح (مهندسی فرهنگ) و در وهله دوم مدیریت فرهنگی و مهندسی فرهنگی جامعه برای رفتارسازی و پیاده‌سازی این فرهنگ صحیح در جامعه است (مهندسی فرهنگی).

رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی، به دولت به عنوان مرکز و محور نظام اجتماعی نگاه می‌کند. در این دیدگاه، دولت به عنوان بزرگترین نهاد در نظام موازنه اجتماعی، مسئولیت سرپرستی و تکامل ساختارهای اجتماعی را بر عهده دارد. لذا دولت نه تنها متولی تعالی فرهنگ بلکه سرپرست رشد و تکامل تمامی ابعاد اجتماعی حیات بشری است. به همین دلیل اصولاً برنامه‌ریزی‌های فرهنگی نه تنها جدا و مستقل از تأثیرات دولت نیست، بلکه به دلیل جایگاه خاص آن به عنوان متولی و هدایت‌کننده جامعه، حوزه فرهنگ و مهندسی

فرهنگی تحت تأثیر این نهاد اجتماعی قرار دارد. از این رو وظیفه مهندسی فرهنگی به شکل متمرکز بر عهده دولت است.

رویکرد ایجابی دو حد افراط مهندسی فرهنگی را که یکی قائل به کنترل در عرصه فرهنگ و دیگری قائل به آزادی کامل در عرصه تولید و مصرف کالاهای فرهنگی است رد می‌کند و حد میانه‌ای از این دو رویکرد را مطلوب می‌شمارد.

اما بر مبنای رویکرد ایجابی، کنترل نیازها برای نیل انسان‌ها به سعادت ضروری است (قاضیان، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲) تا بر این اساس زمینه سعادت این جهانی و آن جهانی انسان فراهم شود، و این سعادت، با سامان‌بخشی به ساختار فرهنگ، ترویج ارزش‌های خاص، عمومیت‌بخشی به الگویی از رفتار با هدف تأمین مقصود معینی در حوزه‌های مختلف جامعه قابل دستیابی است. لذا نتیجه دخالت دولت دستیابی انسان به سعادت هر دو جهانی است.

دولت در این جا نه تنها وظیفه بسترسازی برای فعالیت فرهنگی را دارد، بلکه باید فرهنگ صحیح را مبتنی بر آرمان‌های فرهنگی مشخص کند و با مدیریت و مهندسی فرهنگی جامعه، فرهنگ صحیح را در جامعه اجرا نماید. نتیجه دخالت دولت نیز دستیابی انسان به سعادت هر دو جهانی است.

ب: رویکرد سلبی به مهندسی فرهنگی فرهنگ و ویژگی‌های آن

رویکرد سلبی تصور شکل‌پذیری فرهنگ را با جوهر و ماهیت فرهنگ در تضاد می‌بیند. فرهنگ از خود دارای هویتی مستقل است. «فرهنگ مظلومی نیست که بتوان آن را در هر ظرفی ریخت و به هر شکلی درآورد. از این رو چند دولتمرد با امکانات محدود دولتی نمی‌توانند به راحتی آن را تغییر شکل داده، مسیر آن را دگرگون سازند» (سلیمی، ۱۳۸۰، ص ۸۵). نمی‌توان، همواره فرهنگ را در مسند سیاست‌گذاری و مهندسی، از شکلی به شکل دیگر درآورد؛ می‌توان با ابزار علم به شناخت آن نائل شد، اما این شناخت نه برای دستیابی و کنترل فوری آن، بلکه به منظور دستیابی به جوهر حیات اجتماعی انسان است (سلیمی، ۸۰، ص ۱۳۸۰).

فرهنگ قابل کمی‌شدن، محاسبه، کنترل و اندازه‌گیری نیست (سلیمی، ۱۳۸۶)، تا بتوان با کمک ابزارهای مختلف آن را ارزیابی کرد و از حدود موفقیت یا شکست آن مطمئن شد. در این تفکر تنها مفاهیمی که قابلیت سنجش و اندازه‌گیری را داشته باشند قابل مهندسی‌کردن هستند و چون فرهنگ را غیرقابل کمی‌شدن می‌دانند قابل مهندسی نیز نمی‌دانند.

فرهنگ دارای موجودیتی است که قابلیت محدودی را برای پذیرش تغییرات دارد. نوع و دامنه تغییرات و زمانبندی پیش‌بینی شده برای آن، مسائل مهمی در فرآیند برنامه‌ریزی به حساب می‌آید که محدودیت‌های برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ را نیز معلوم می‌کند (معیدفر، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷). بنابراین «فرهنگ در معنای جدید قابل کنترل و دگرگونی نیست و نمی‌توان امیدوار بود که همه اهداف از پیش تعیین‌شده آن - نظیر آنچه برای ساخت یک کارخانه برنامه‌ریزی می‌شود - مطابق پیش‌بینی‌های یک برنامه‌ریزی طی چند سال تحقق یابد. البته بی‌گمان برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در تحقق اهداف مؤثر است؛ اما این تحقق و تأثیرگذاری قدرت

تعیین‌کننده تام و تمام نخواهد بود (سلیمی، ۱۳۸۰، صص ۸۴-۸۳). بنابراین تغییرات فرهنگ کاملاً تابع سازوکارهای درونی و تاریخی آن می‌باشد (علی‌اکبری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۳).

این رویکرد عرصه فرهنگ را به جای آنکه مشابه مدرسه و آموزش ببیند، مشابه بازار می‌بیند و همان منطق بازار، یعنی مجاز شمردن عرضه هر کالایی که خریدار دارد و ایجاد نیازهای تازه‌ای که رونق تولید را سبب شود بر عرصه فرهنگ حاکم می‌داند (کاشی، ۱۳۸۰، ص ۵۹).

در این رویکرد، فرهنگ کارکرد هویت‌بخشی و تعیین چارچوب ارزشی برای سایر نظام‌های اجتماعی را ندارد. نظام فرهنگی، نظامی مستقل در کنار سایر نظام‌های اجتماعی است و نقش تعیین‌بخشی برای سایر نظام‌ها را ندارد. بنابراین فرهنگ محصول جامعه انسانی و تجربه تاریخی و علایق مشترک انسان‌هاست نه تجلی خواست و سیاستگذاری قدرتمندان. این رویکرد، مرجعیت پیشینی ارزش‌های والا را زیر سؤال می‌برد و سلسله مراتب ارزش‌ها و مراتب اجتماعی تابع این ارزش‌ها را نامقبول می‌شمارد. این الگو در اشکال رادیکال خود، آریستوکراسی امیال را جایگزین آریستوکراسی ارزش‌ها می‌سازد (همان).

انسان‌شناسی

مهندسی فرهنگی به صورت مبنایی با مفهوم جبر و اختیار تبیین می‌شود. مسئله حائز اهمیت در تبیین انسان‌شناسی هر رویکردی به تعریفی است که از انسان ارائه می‌دهند؛ به این معنا که آیا در مورد انسان قائل به جبر هستند و یا او را موجودی صاحب اراده و مختار می‌دانند؟ و یا به تألیف جبر و اختیار قائل هستند؟

فرهنگ مظهري از ماهیت انسان است که انسان آن را با اختیار و آزادی طلب می‌کند. فرهنگ بر بنیاد فرد استوار است. گزینش‌ها و خواست‌های فرد، بر ارزش‌های هویت‌ساز جمعی ارجحیت دارد. شرط شکوفایی و تحقق فرد، در ستیز با ارزش‌های یکسان‌ساز جمعی است. اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین امر در عرصه فرهنگ این است که فرهنگ ذاتی انسان‌هاست و با انسان‌هاست که فرهنگ معنا پیدا می‌کند و چون دستکاری در ذات امکان ندارد فرهنگ جامعه نیز قابل دستکاری و دخل و تصرف نیست. به زبان ساده‌تر باید گفت که در محتوای فرهنگ، یعنی آنچه که از انسان است، امکان دخالت وجود ندارد (کوثری، ۱۳۷۹، ۱۶۵).

این رویکرد قائل به اختیار و آزادی انسان است. برترین ویژگی انسان را آزادی وی قلمداد می‌کند و بر قوه اختیار و اراده انسان پای می‌فشارد. فرهنگ بیش از آنکه تحت تأثیر عوامل و شرایط زیستی، روانی و اجتماعی باشد، متأثر از خواست و اراده فرد است. طبیعی است در چنین نگرشی، تمام برنامه‌های فرهنگی بر اراده و تمایلات فرد متمرکز می‌شود و آسیب‌های فرهنگی نیز از موضع اختلال در اراده و خواست انسان بررسی می‌شود.

از این نظر میان فرد و فرهنگ رابطه‌ای متقابل برقرار است که بیشتر از آن که ایستا باشد، پویاست. فرد در قبال فرهنگ منفعل و پذیرنده صرف نیست. اگرچه هر فرهنگی به نوعی برای همه فعالیت‌های زندگی، یک طرح را در اختیار افراد می‌گذارد، اما فرد متناسب با پایگاه‌های اجتماعی و ویژگی‌های روان‌شناختی‌اش اعم از سن، جنس، وضعیت اجتماعی و غیره، الگوهایی را انتخاب و برای درونی کردن و زیستن با آن، روش خاص

خود را به کار می‌گیرد و متقابلاً بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد(حبی، ۱۳۸۵، ص ۸۸). رشد و تعالی انسان در هر مجموعه‌ای را مرتبط با اختیار و آزادی انسان می‌داند.

با توجه به عقلانیتی که رویکرد سلبی برای انسان قائل است و اراده آزادی که برای انسان قائل می‌شود، انسان‌ها را دارای پیش‌ذهن‌های متفاوتی می‌داند که پارادایم‌های مختلفی در زمان‌های متفاوت بر آن‌ها حاکم است (زارع، ۱۳۷۹، ص ۲۸). به دلیل وجود همین پیش‌ذهنیت‌های متفاوت در انسان‌ها، امکان ایجاد یک وحدت فرهنگی که مورد قبول همگان باشد وجود ندارد. انسان به طور جوهری متفاوت با طبیعت است و تنها موجودی است که حرکات، اعمال و کنش‌هایش معنادار است.

به علت وجود افراد با بینش‌ها و نگرش‌های مختلف، ما با حوزه‌ای متکثر از فرهنگ‌ها روبه‌رو هستیم؛ به عبارتی تکثر افراد با اندیشه‌ها، باورها و افکار مختلف، موجبات تکثر فرهنگی را فراهم می‌سازد. جامعه جدید در سرشت و ذات خود، جامعه‌ای متکثر از حیث فرهنگی است. با متکثر قلمداد کردن سرشت جامعه جدید از حیث فرهنگی، هرگونه تلاش مهندسانه برای سامان‌بخشی به این حوزه مطابق با ملاحظات خاص در کوتاه‌مدت و تنها به مدد زور و خشونت امکان‌پذیر خواهد بود. چنین است که از نظر این رویکرد، از حیث اخلاقی انجام این الگوی مهندسانه نامطلوب قلمداد می‌شود.

انسان می‌تواند از نفس اماره به مثابه نیروی محرکه بهره‌گیرد و از نفس لوّامه عقل برای فهمیدن، تجزیه و تحلیل، ره‌جویی و جهت‌بخشی استفاده کند و به این ترتیب از طریق علم و فلسفه توأمان بهره‌مند شود(سیف‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۶) و به سعادت دست یابد.

نقش دولت در حوزه فرهنگ

رویکرد سلبی برای عدم دخالت دولت در حوزه فرهنگ دلایلی را ذکر می‌کند که بر اساس این دلایل حقی برای مداخله دولت در حوزه فرهنگ قائل نیست. از نظر این رویکرد تغییر فرهنگی خارج از اختیار و اراده دولت است؛ مدیران فرهنگی و مسئولین کشور، چون خود در درون فرهنگ جامعه زیست می‌کنند، نمی‌توانند خود را از چارچوب و حصار زمان و مکان خارج سازند و با نگاه افلاطونی بر فراز جامعه بروند و جامعه را هدایت کنند. از این نظر «ما به عنوان کارگزاران دولت حق نداریم در امور فرهنگی دخالت کنیم(اجلالی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۸). این رویکرد نه تنها با توجه نامستقیم کنترل دولت بر فرهنگ موافق نیست؛ بلکه برعکس، کنترل فرهنگ را رسماً به عنوان یکی از بزرگ‌ترین بلاهای عصرمان محکوم می‌کند. زیرا هم آزادی هنرمند آفریننده فرهنگ را محدود می‌کند و هم آگاهانه از به وجود آمدن آثار خلاق جلوگیری می‌کند؛ زیرا زندگی فرهنگی مستلزم آزادی پرس‌وجو، انتقاد، نوآوری، بیان و ارتباط است

دولت به لحاظ حقوقی، حق دخالت در فرهنگ را ندارد؛ زیرا دولت وکیل مردم است و نه قیم و ولی آنها، و وکیل نمی‌تواند و نباید چیزی را بر موکل خود تحمیل کند. دستگاه دولت امکان دسترسی به همه افراد جامعه برای جلب توجه و مشارکت آنها در فرهنگ را ندارد(فاضلی، ۱۳۸۶، ص ۷) و زمانی که امکان دسترسی به همگان نیست دخالت در فرهنگ، منجر به حاکم شدن فرهنگ گروهی بر گروهی دیگر می‌شود. لذا دولت نباید و نمی‌تواند در فرهنگ عمومی دخالت کند؛ زیرا خطر استبداد اقلیت بر اکثریت وجود دارد؛ در وضعیت

آزاد این امکان وجود دارد که خرده‌فرهنگ‌هایی در جامعه به وجود آیند که حتی متضاد با فرهنگ اکثریت باشند و این خرده‌فرهنگ‌ها برای دولت‌ها و حکومت‌ها چالش‌برانگیز باشند و به‌عنوان جریان‌های خلاف جریان عمومی شناخته شوند که دخالت دولت در مهندسی فرهنگی جامعه منجر به حذف و نادیده گرفتن این گروه می‌شود. لذا دولت حق ندارد برای رفع این چالش‌های خود به پالایش و حذف این خرده‌فرهنگ‌ها اقدام کند و این بدان دلیل است که «امکان یک برنامه یکسان برای همه اقشار و گروه‌های فرهنگی با وجود فرهنگ‌های گوناگون در جوامع» (علی‌اکبری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۸) وجود ندارد. همچنان که یکسان‌سازی فرهنگی در سطح بین‌المللی رنگ باخته است، در سطح ملی نیز مهندسی فرهنگی باید به این مهم توجه کند و از هرگونه ادغام حوزه‌های فرهنگی خردتر در حوزه‌های فرهنگی مسلط دوری کند.

فرهنگ امری نهادینه شده در جامعه است که جامعه خودبه‌خود به آن شکل می‌دهد و هویتی مستقل و یکپارچه دارد. از این رو دولت در امور فرهنگی چندان کاری نمی‌تواند انجام دهد و فاقد جاهت اجتماعی است. اقدامات دولت‌ها نشان می‌دهد که هرگاه دولت در امر فرهنگ دخالت کرده است، مقصود و استراتژی اصلی آنها، تحقق ایده‌آل‌های حکومتی بوده نه آنچه که در جامعه جریان دارد. جامعه در این مجموعه به هیچ انگاشته می‌شود و دولت استراتژی‌های فرهنگی، باورها و اعتقادات خود را به جای نگرش‌های توده‌های مردم به جامعه تحمیل می‌کند، و به قدرت‌زدایی از مردم و انتقال آن به حکومت می‌انجامد و در نتیجه، اقتدار دولت را به قدرت دولت در مقابل مردم تبدیل می‌کند. البته تابع بودن دولت حول قمر سرمایه نیز دلیل دیگری برای عدم دخالت دولت در مهندسی فرهنگی است؛ دولت مجبور است به صورت یک تابع حول قمر سرمایه حرکت کند (فاضلی، ۱۳۸۶، ص ۴) و چون سرمایه در دست سرمایه‌داران است، مهندسی فرهنگی توسط دولت منجر به گسترش و توسعه ارزش‌ها و فرهنگ سرمایه‌داران در سطح جامعه و تحمیل آن بر افراد خواهد شد. بنابراین مهندسی فرهنگی جامعه نمی‌تواند به دست دولت باشد.

از نظر رویکرد سلبی، دولت در حوزه فرهنگ تنها نقش ابزاری دارد؛ یعنی دولت در جامعه تنها وظیفه توسعه فرهنگی را بر عهده دارد و این وظیفه نیز برای آن نیست که خودانگیختگی فرهنگ را مقهور نیازهای دولت سازیم، بلکه برعکس برای این است که وسایل عظیم و قدرت در همه جا حاضر دولت را در خدمت توسعه فرهنگی و گسترش مشارکت مردم در دستاوردهای آن قرار دهیم (مائو، ۱۳۵۳، ص ۱۶). بنابراین به جای این‌که فرهنگ به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد اهداف دولت‌ها درآید دولت در خدمت توسعه فرهنگ و گسترش اندیشه‌های مختلف در جامعه قرار می‌گیرد و دولت وظیفه بسترسازی برای فعالیت فرهنگ‌سازان جامعه را فراهم می‌نماید و در خدمت آنها قرار می‌گیرد. متولیان دولتی باید تنها زمینه و بستر لازم را برای فعالیت فرهنگ‌سازان غیردولتی فراهم نمایند. بنابراین دولت نقش ابزاری دارد (فاضلی، ۱۳۸۶، ص ۸).

در کنفرانس جهانی سیاستگذاری فرهنگی که در تابستان ۱۹۸۲ در مکزیکوسیتی برگزار شد، در سند نهایی آن به این نکته که محدوده دخالت دولت تا چه اندازه باشد اشاره می‌کند و از سازمان‌های دولتی که مسئول امور فرهنگی هستند می‌خواهد که نباید خود را جای اهل فرهنگ بنشانند و این سازمان‌ها حق ندارند که خلق فرهنگ را برعهده بگیرند. از دیدگاه این سند، خلاقیت فرهنگی وظیفه عموم مردم و به ویژه فرهنگ‌ورزان،

هنرمندان و اندیشمندان است. این مؤسسات نقش چتر حمایتی برای مردم خلاق و هنرپیشه، را بر عهده داشته و باید شرایط مناسبی برای نوآوری‌های آنان فراهم آورند. ماده ۱۱۳ به صراحت بیان می‌دارد که «هدف این سیاست‌های فرهنگی گوناگون، هدف‌گذاری و ایجاد ساختارهای لازم و فراهم آوردن منابع کافی برای تحقق اهداف تعیین شده است. اما به طور یقین، محتوای زندگی فرهنگی یا دادن جهت خاص به آفرینندگی‌های فکری یا هنری مورد نظر نیست؛ بلکه مراد تحقق شرایطی است که با در نظر گرفتن ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی بخش‌های گوناگون اجتماعی محلی، به افزایش خلاقیت و مشارکت مردم در زندگی فرهنگی بیانجامد» (اجلالی، ۱۳۷۹، ص ۵۱). منتقدان ضمن رد دخالت دولت در محتوای فرهنگ و آفرینش فرهنگی، دخالت دولت در فرهنگ را محدود می‌سازند. در این جا دولت تنها می‌تواند نقش واسطه و حافظ را بازی کند؛ به عبارتی، «شخص سوّم»، که از یک سو حمایت‌کننده از آفرینندگان و خدمت‌کننده به مصرف‌کنندگان و مخاطبان است (غلامپور، ۱۳۸۵، صص ۳۵۰-۳۴۹). بر این اساس، فرهنگ عمومی از کنترل و دخالت دولت خارج است و حدود دخالت آن در فرهنگ کاهش می‌یابد.

البته این نحو برخورد کاملاً آرمانی که دولت هیچ دخالتی در حوزه فرهنگ نباید انجام دهد مورد اجماع نبوده و در حال حاضر همه دولت‌ها به نوعی در فرهنگ دخالت می‌کنند. بنابراین مسئله اصلی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی دخالت یا عدم دخالت دولت در فرهنگ نیست؛ بلکه شیوه دخالت دولت در فرهنگ و مدل مهندسی و سیاست‌گذاری فرهنگی، مسئله اصلی است. در این رویکرد هدف‌های برنامه‌ریزی بر اساس خواست همه گروه‌ها، اقوام و خرده‌فرهنگ‌های جامعه و با در نظر گرفتن تعدد و تنوع فرهنگ‌ها و نگرش‌های فرهنگی تعیین می‌شود (فاضلی، ۱۳۸۶، ص ۹).

لذا منتقدان مهندسی فرهنگی نیز میزانی از دخالت دولت در عرصه فرهنگ را مورد پذیرش قرار می‌دهند، به ویژه در جوامعی مثل جامعه ایران، که زیرساخت‌های مادی حوزه فرهنگ در آن به غایت ضعیف است و باید به کمک برنامه‌ریزی منسجم تقویت گردد، فعالیت دولت برای توسعه فرهنگی ضروری می‌نماید. توسعه فرهنگی هم بیشتر جنبه توسعه ابزاری دارد؛ بدین مضمون که توسعه‌ای که مشاهده می‌شود، بیشتر در توسعه ابزارهای فرهنگی است (کوثری، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵) و در واقع در این باور، دولت به جای تعمیق نگرش‌ها و توسعه اندیشه‌های فرهنگی، باید به توسعه ابزارهای فرهنگی و بسترسازی برای فعالیت فرهنگی مردم پردازد و ظرفیت مناسب را برای فعالیت فرهنگی مردم فراهم نمایند. مداخله هر مرجعی از جمله دولت در امور دیگران مطرود و ناپسند است و نتیجه دخالت دولت در مهندسی فرهنگی جامعه بن‌بست است.

مخالفان تعداد ناچیز تالارها و امکانات سینما، تئاتر، امکانات اندک چاپ و انتشار کتاب و مطبوعات، ناکافی بودن تعداد کتابخانه‌های عمومی و... را گویای آن می‌دانند که باید با عزمی جدی به افزایش امکانات مادی لازم در حوزه‌های تخصصی فرهنگ همت کرد. از این دیدگاه، وظیفه اصلی حاکمان سیاست‌گذار، بسترسازی برای فرهنگ، تأمین امنیت در این حوزه به منظور سیر طبیعی شکل‌گیری و تحول و تکامل فرهنگ است. بر این اساس مهندسی نه تنها لازم، که گریزناپذیر و حیاتی است؛ ولی اگر مهندسان فرهنگی به دنبال کنترل نظام معانی در جامعه باشند، عملاً نتیجه‌بخش نخواهد بود. نظام معنایی شکل گرفته در جامعه آن هم در

عصر کنونی، محصول عوامل متعدد فردی و جمعی و جریان‌های عظیم جهانی است. این نظام‌ها در بستر تاریخ و در فرایند تعامل میان جوامع مختلف شکل گرفته‌اند و با سیاستگذاری دولتی تغییر نمی‌پذیرند. فرهنگ به معنای جدیدش سیاست‌پذیر نیست و حتی ممکن است در مقابل سیاستگذاری‌های رسمی واکنش منفی نشان دهد. بر این اساس، در شرایط کنونی اقدام دولتی برای تغییر الگوهای رفتاری و نظام‌های ارزشی موجود در جامعه به دلیل ماهیت فرهنگ عصر نوین جهانی، نمی‌تواند اقدامی آگاهانه و موفق باشد و ای بسا برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات جهت‌دار در این باره تأثیر معکوس در جامعه باقی گذارد (سیف‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۸).

«هیچ نهادی از جمله نهاد دولت که دست‌ساخته خود انسان است؛ نباید و نمی‌تواند از کرامت انسان پیشی گیرد» (همان) بلکه نقش دولت تا حدی است که از طریق آموزش و پرورش مقدمات خواستن داوطلبانه و بالنده توأم با اشکال را فراهم آورد. (همان). حکومت‌ها و دولت‌ها بی‌گمان در فرهنگ و شکل‌گیری آن مؤثرند ولی دولت‌ها هم از فرهنگ زاده شده‌اند (سلیمی، ۱۳۸۲، ص ۸۰) و تابع فرهنگ می‌باشند. ماهیت دخالت دولت در سیاستگذاری، باید حداقلی و اصالتاً تنظیمی و به صورت خدمات‌دهی، نمادسازی و استخراج و به دور از تضاد باشد» (سیف‌زاده، ۱۳۸۲، صص ۲۳-۲۲) تا قدرت در اختیار مردم باشد و دولت بر مردم سلطه نیابد. دولت نباید محتوای فرهنگ را تعیین کند یا درباره ارزش‌صورت‌های گوناگونی که فرهنگ به خود می‌گیرد یا آثاری که در آن بیان خود را می‌یابد، به داوری بنشیند؛ به عبارتی دولت نباید جهت‌تلاش‌های آفریننده را تعیین سازد یا بر این تلاش‌ها محدودیت‌هایی تحمیل کند.

این رویکرد با توجه به چارچوبی که برای آزادی انسان قائل است، مهندسی فرهنگی را رد می‌کند؛ زیرا «فرهنگ با احساس، شخصیت و فردیت انسان‌ها سر و کار دارد و دخالت دولت در آن باعث خدشه‌دار شدن آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌شود» (فاضلی، ۱۳۸۶، ص ۴). آزادی، تجلی روح آزاده انسان و بیانگر بالندگی فرهنگی است و این بالندگی هرگز تحت فشار مداخله‌جویانه دولت به وجود نخواهد آمد (سیف‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۸). حفظ حریم آزادی فکر و عقیده و بالندگی فردی ایجاب می‌نماید تا دولت را از مهندسی فرهنگی جامعه باز داریم تا دموکراسی و آزادی فکر و عقیده حفظ شود. دخالت دولت در مهندسی فرهنگی به هر میزان که محدود و ناچیز باشد، مضر به آزادی تفکر و بیان انسان‌ها است و به عنوان مانعی جدی در مقابل آزاداندیشی قلمداد می‌شود. نتیجه چنین دخالتی محدود شدن دایره آزادی و اختیار انسان و تبعیت وی از اراده دیگران است.

این رویکرد، سلب اختیار افراد در مهندسی فرهنگی را باعث نفی ارزش، نفی مسئولیت‌پذیری، نفی ثواب و عقاب، نفی آگاهی و علم و نفی رشد و کمال می‌داند. بر این اساس، ارزش اخلاقی یک فعل، به اختیار و آزادی آن است؛ اگر فعلی براساس عادت یا متأثر از عوامل خارج از مرز اختیار فرد تحلیل و تفسیر شود، فاقد ارزش خواهد بود. چرا که فرد بر اساس اختیار، آن را انجام نداده است؛ بلکه در یک فضای از قبل طراحی شده مجبور به انجام آن شده است، و اگر ما رفتار انسان را تحت تأثیر عوامل زیستی، روانی و اجتماعی تبیین کنیم، عملاً رفتار وی را از حوزه اختیار وی خارج کرده‌ایم؛ لذا هیچ مسئولیتی برای او نباید قائل شد. اگر به تبع نفی اراده، مسئولیت از انسان سلب شود، طبیعی است که هرگونه اعمال پاداش و تنبیهی در قبال رفتار او

بی معنی خواهد بود. اگر اراده و اختیار را از انسان سلب کنیم به لحاظ نظری منجر به نفی علم و آگاهی می‌شود؛ زیرا با وجود جبر، رفتار انسان تحت تأثیر عوامل غیرارادی تبیین می‌شود و انسان یک منفعل محض تعریف می‌شود که در این صورت هم عنصر آگاهی از رفتار سلب شده و جایگاه علم و آگاهی قابل تعریف نیست. در نهایت این‌که اگر انسان به طور مطلق مجبور باشد تا رفتاری را از خود بروز دهد، در این صورت قائل شدن به مفهوم رشد و کمال برای انسان مفهومی بی معنی است و اگر هم قائل به رشدی باشیم، یک رشد جبری و بی ارزش خواهد بود، رشدی که برای حیوانات فاقد شعور تعریف می‌کنیم. (حبی، ۱۳۸۵، صص ۸۷-۸۵).

لذا انسان مورد نظر این رویکرد انسانی آگاه و با اراده است که رفتارش را تعیین می‌کند. از این نظر نتیجه دخالت دولت نیز خدشه‌دار شدن آزادی فردی و اجتماعی، به خطر افتادن آزادی فکر و بیان و دموکراسی و نفی ارزش، مسئولیت‌پذیری، ثواب و عقاب، آگاهی و علم و رشد و کمال است. اما با این وجود دولت در عرصه فرهنگ، نقش بسترسازی برای فعالیت هنرمندان و فرهنگ‌سازان جامعه را بر عهده دارد و باید این کار را از طریق آموزش و پرورش برای فراهم کردن زمینه خواستن داوطلبانه آنها انجام دهد. بنابراین نقش دولت در فرهنگ سیاستگذاری حداقلی و اصالتاً تنظیمی است.

از نظر معتقدان این رویکرد، تجربه مهندسی فرهنگی در ایران پیش از انقلاب به خوبی نشان می‌دهد که مهندسی فرهنگی به معنای کنترل نظام معانی، فاجعه‌بار است. مخالفان، تغییرات فرهنگی را که در دوره پهلوی اول با تکیه بر نهادهایی چون سازمان پرورش افکار برای ایجاد تغییرات فرهنگی به صورت سازمان یافته در زمینه دگرگونی ارزش‌ها، باورها و رفتارهای عمومی صورت پذیرفت و از روش‌های تشویقی و تنبیهی گسترده‌ای استفاده شد به ویژه بحث کشف حجاب که در سال ۱۳۱۴ اتفاق افتاد را به عنوان ادله مخالفت با مهندسی فرهنگی در جامعه ایران می‌دانند.

از نظر مخالفان، «بعد از انقلاب اسلامی، رهبران سیاسی کشور تحت تأثیر اندیشه‌های چپ و در مقابله با اندیشه‌های لیبرالیسم فرهنگی متأثر از غرب و به جا مانده از قبل از انقلاب و لیبرال دموکراسی اسلامی دولت موقت، ناخواسته به سازوکارهای حکومتی دولت‌های شرق رو آورده‌اند و از آن پس دولت در همه جلوه‌های اجتماعی دخالت نمود و به امید به وجود آوردن مدینه فاضله فرهنگی، امور فرهنگی را نیز در حوزه امر سیاسی به شمار آورد و تصدی آن را خود بر عهده گرفت. بدین ترتیب از برگزاری مراسم عقد و عروسی و ختم و عزاداری گرفته تا امور آموزشی و فرهنگی نظیر تأسیس مراکز آموزشی و فرهنگی، تعیین نوع آموزش و گزینش آموزش‌دهندگان ...، جملگی تحت مدیریت و هدایت دولت قرار گرفت و این امر مظهر قدرت دولت محسوب شد. از آن‌جا که هرگونه مخالفت با این‌گونه روش مداخله‌گرایانه مضاعف دولت، مخالفت با احکام و ارزش‌های انقلاب به حساب می‌آمد (سیف‌زاده، ۱۳۸۲، صص ۲۷) در مقابل آن مخالفتی انجام نشد.

از نظر این رویکرد «تجربه جامعه ایران نشان داده است که سیاستگذاران حوزه فرهنگ نه تنها در تغییر مسیر هدایت فرهنگ جامعه‌شان ناتوان مانده‌اند، بلکه پس از مدتی خود تحت تأثیر فرهنگ جامعه قرار گرفته‌اند. در نتیجه، آنچه بعدها تغییر پیدا کرده است، خود سیاستگذاران بودند و این، گویای سیاست‌ناپذیری حوزه فرهنگ به معنای بیشتر گفته شده است» (سلیمی، ۱۳۸۰، صص ۸۷).

نتیجه‌گیری

در ایران بعد از انقلاب با توجه به ماهیت انقلاب که اسلامی بود و برای ایجاد جامعه اسلامی نمونه، برنامه‌ریزی زیادی انجام شد و بالطبع رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی باید تنها رویکرد این نظام باشد؛ اما رویکرد سلبی نیز در بین اندیشمندان و نخبگان و به‌ویژه دانشگاهیان مطرح بوده است و در مواقع مختلف مبنای نظری و ارزشی رویکرد ایجابی را به چالش طلبیده است. همچنان‌که بررسی شد دو رویکرد سلبی و ایجابی به لحاظ ویژگی‌های فرهنگ، انسان‌شناسی و نحوه‌گزینش ارزش‌ها توسط انسان و دستیابی به سعادت و وظیفه دولت در حوزه فرهنگ با یکدیگر تفاوت‌های مبنایی دارند. اگر چه هر دو رویکرد مهندسی فرهنگی را می‌پذیرند اما در چپستی و چگونگی انجام آن با یکدیگر اختلافات جدی دارند و این اختلاف به تعریف این دو از فرهنگ و ویژگی‌های آن بر می‌گردد. با وجودی که هر دو رویکرد دغدغه دستیابی انسان به سعادت را دارند اما در مورد نحوه دستیابی به آن اختلاف نظر دارند.

رویکرد ایجابی، روابط در حوزه فرهنگ را شبیه به مدرسه و آموزش می‌داند ولی رویکرد سلبی، روابط بازار و عرضه و تقاضا را حاکم بر حوزه عرضه فرهنگ می‌داند. در مورد نقش دولت نیز رویکرد سلبی به نقش بسترسازی دولت و رویکرد ایجابی به نقش هدایتی دولت در حوزه فرهنگ تأکید دارد.

قطعاً این مبنای متفاوت نوع مواجهه با مسائل فرهنگی سطح جامعه را متفاوت می‌نماید و در عرصه نظر و عمل چالش‌هایی را ایجاد می‌کنند. هر دولتی که بر سر کار آمده است متناسب با نزدیکی به هر کدام از این رویکردها تدابیر خاصی را در حوزه فرهنگ انجام داده است که بازخوردهای متفاوتی را در پی داشته و شاید بتوان گفت آشفته‌گی فرهنگی دوران بعد از انقلاب شاید ناشی از تقابل این دو رویکرد در عرصه عمل و نظر بوده است و تا زمانی که این دو رویکرد به یک اجماع کلان در حوزه نظر دست پیدا نکنند و این چالش پایان نیابد، آشفته‌گی فرهنگی نیز ادامه خواهد یافت.

جدول مقایسه‌ای مبانی نظری رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی

ابعاد	مؤلفه‌ها	رویکرد سلبی یا مخالفان	رویکرد ایجابی یا موافقان	
فرهنگ و ویژگی‌های آن	مهندسی فرهنگی	مهندسی فرهنگی به مفهوم ایجاد ساختارهای لازم و فراهم آوردن منابع کافی برای فعالیت هنرمندان و آفرینندگان فرهنگی است و در واقع مهندسی فرهنگی به معنای توسعه ابزارهای فرهنگی و بسترسازی برای فعالیت فرهنگی مردم است	مهندسی فرهنگی تلاشی دلسوزانه برای ایجاد زمینه و شرایط رشد، خودشکوفایی و بالندگی استعدادها و تعمیق نگرش‌ها و توسعه ارزش‌های فرهنگی با هدف کاهش فاصله میان فرهنگ موجود و مطلوب است	
	فرهنگ و ویژگی‌های آن	فرهنگ پذیرنده	تصور شکل‌پذیری فرهنگ با جوهر و ماهیت فرهنگ در تضاد است. فرهنگ از خود دارای هویتی مستقل است	فرهنگ امری اکسایبی و آموختنی است و پویا و در حال تحول و دگرگونی است و این تغییرات قابلیت هدایت در جهت خاصی را دارد
		فرهنگ غیر پذیرنده	شناخت فرهنگ نه برای دستیابی و کنترل فوری آن، بلکه به منظور دستیابی به جوهره حیات اجتماعی انسان است	شناخت فرهنگ برای هدایت آن در جهت مطلوب از طریق شکل دادن فرهنگ است تا آرمان‌های فرهنگی مورد نظر در جامعه، جامه عمل بپوشد
		فرهنگ قابل کنترل	فرهنگ قابل کمی شدن، محاسبه، کنترل و اندازه‌گیری نیست	فرهنگ دارای قابلیت سنجش، محاسبه، کنترل، پیش‌بینی و کمی شدن است
		فرهنگ محدود	فرهنگ قابلیت محدودی را برای پذیرش تغییرات دارد. تغییرات فرهنگ کاملاً تابع سازوکارهای درونی و تاریخی آن می‌باشد	فرهنگ قابلیت شکل‌دهی و سیاست‌پذیری را دارد
		فرهنگ تعیین‌بخش	فرهنگ کارکرد هویت‌بخشی و تعیین‌بخشی را برای سایر نظام‌های اجتماعی ندارد. نظام فرهنگی، نظامی مستقل در کنار سایر نظام‌ها است	فرهنگ دارای کارکرد هویت‌بخشی و تعیین‌بخشی ارزشی برای سایر نظام‌ها را دارد و نظام فرهنگی، حاکم بر سایر نظام‌های اجتماعی است
		فرهنگ مرجعیت‌پذیر	مرجعیت پیشینی ارزش‌های والا را زیر سؤال می‌برد و سلسله مراتب ارزش‌ها و مراتب اجتماعی تابع این ارزش‌ها را نامقبول می‌شمارد	قابل به وجود یکسری ارزش‌های پیشینی است که باید آن‌ها را به عنوان «ارزش‌های والا» در نظر گرفت و معتقد به سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها است
فرهنگ عرضه‌محور	عرضه فرهنگ به جای آنکه مشابه مدرسه و آموزش باشد، مشابه بازار است؛ یعنی، هر کالایی که خریدار داشته باشد عرضه می‌گردد	تولید و توزیع و مصرف کالاهای فرهنگی با هدف مهندسی فرهنگی جامعه صورت می‌گیرد و باید این تولیدات معطوف به برآوردن نیازهای واقعی انسان و مانع برآورده کردن نیازهای کاذب یا غیرواقعی انسان باشد		

<p>الگوهای رفتاری فرد به وسیله موقعیت و محیط تعیین می‌شود فرهنگ زاینده گروه‌های انسانی و تحت شرایط زیستی، روانی و اجتماعی است و رفتار انسان‌ها تحت شرایط و موقعیت‌ها ایجاد می‌شود. لذا اگر به هر دلیلی، شرایط تغییر کند متعاقب آن رفتار نیز تغییر خواهد کرد. در واقع رفتار، متغیری است که تحت تأثیر عوامل محیطی، زیستی و اجتماعی شکل می‌گیرد</p>	<p>فرهنگ مظهري از ماهیت انسان است که انسان آن را با اختیار و آزادی طلب می‌کند. فرهنگ بر بنیاد فرد استوار است. گزینش‌ها و خواست‌های فرد، بر ارزش‌های هویت‌ساز جمعی ارجحیت دارد. شرط شکوفایی و تحقق فرد، در ستیز با ارزش‌های یکسان‌ساز جمعی است. فرهنگ بیش از آنکه تحت تأثیر عوامل و شرایط زیستی، روانی و اجتماعی باشد، متأثر از خواست و اراده فرد است. تمام برنامه‌های فرهنگی بر اراده و تمایلات فرد مبتنی است</p>	<p>نحوه گزینش ارزش‌ها توسط انسان</p>	<p>انسان‌شناسی</p>
<p>هر فرد دارای نظام انگیزشی، فکری و رفتاری است. هر جامعه‌ای متشکل از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که مبتنی بر اصل تأثیر و تأثر و رویکرد سیستمی با یکدیگر در تعامل هستند و در این تعامل، نظام‌های فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد که منجر به توزیع اختیارات برای فرد و جامعه می‌گردد</p>	<p>به دلیل وجود پیش ذهنیت‌های متفاوت در انسان‌ها، امکان ایجاد یک وحدت فرهنگی که مورد قبول همگان باشد وجود ندارد</p>		
<p>انسان در جستجوی سعادت خویش است اما انسان به تنهایی قادر به تشخیص سعادت خویش نیست لذا مرجع با صلاحیتی باید سعادت او را تعریف کند و آن را مشخص کند</p>	<p>انسان می‌تواند از نفس اماره به مثابه نیروی محرکه بهره‌گیرد و از نفس لوامه عقل برای فهمیدن، تجزیه و تحلیل، ره‌جویی و جهت‌بخشی استفاده کند و به این ترتیب از طریق علم و فلسفه توأمان بهره‌مند شود و به سعادت دست یابد.</p>	<p>سعادت انسان</p>	
<p>□ مهندسی فرهنگی برآمده از فلسفه غایت نظام اسلامی، یعنی ساختن انسان و جامعه طراز اسلامی به منظور رساندن انسان‌ها به سعادت هر دو جهانی است. □ دولت وکیل جامعه نیست بلکه بر آحاد آن ولایت و قیومیت دارد و باید انسان‌ها را به سوی سعادت هدایت کند □ مهندسی فرهنگی کشور برای رفع آشفتگی‌های ناشی از فقدان سازگاری میان مؤلفه‌های متنوع فرهنگی در کشور می‌باشد □ دولت برای متناسب‌سازی حوزه فرهنگی بر اساس مقتضیات نظام سیاسی،</p>	<p>□ مدیران نمی‌توانند خود را از چارچوب و حصار زمان و مکان خارج سازند و جامعه را هدایت کنند □ دولت وکیل مردم است و نه قیّم و ولیّ آنها، و وکیل نمی‌تواند و نباید چیزی را بر موکل خود تحمیل کند □ کنترل فرهنگ آزادی هنرمند آفریننده فرهنگ را محدود می‌کند □ دستگاه دولت امکان دسترسی به همه افراد جامعه برای جلب توجه و مشارکت آنها در فرهنگ را ندارد □ هرگاه دولت در امر فرهنگ دخالت</p>	<p>دلایل دخالت و عدم دخالت دولت در مهندسی فرهنگی</p>	<p>نقش دولت در حوزه فرهنگ</p>

<p>یعنی متناسب با حکومت دینی، باید به مهندسی فرهنگی پردازد</p> <p>□ به دلیل ماهیت حکومت دینی تعداد ناهنجاریهایی که برای جامعه اسلامی تعریف می‌شود خیلی بیشتر از جوامع دیگر است</p> <p>□ چون فرهنگ شکل دهنده ذهن و رفتار عمومی جامعه است و اندیشیدن و تصمیم‌گیری جامعه براساس فرهنگ است که بر ذهن آنها حاکم است دولت باید در فرهنگ دخالت کند</p>	<p>کرده است؛ مقصود و استراتژی اصلی آن‌ها، تحقق ایده‌آل‌های حکومتی بود است و نه ایده‌آل‌های جامعه و مردم</p> <p>□ باعث قدرت‌زدایی از مردم و انتقال آن به حکومت می‌شود و در نتیجه، اقتدار دولت را به قدرت دولت در مقابل مردم تبدیل می‌کند</p> <p>□ دولت مجبور است به صورت یک تابع حول قمر سرمایه حرکت کند و چون سرمایه در دست سرمایه‌داران است؛ مهندسی فرهنگی توسط دولت منجر به گسترش و توسعه ارزش‌ها و فرهنگ سرمایه‌داران در سطح جامعه و تحمیل آن بر افراد خواهد شد</p>	
<p>وظیفه دولت نه تنها بسترسازی برای فعالیت فرهنگی است بلکه دولت تلاش می‌کند با مشخص کردن فرهنگ صحیح مبتنی بر آرمان‌های خود، مردم را در جهت پیروی و هم‌جهتی با این فرهنگ سوق دهد</p>	<p>دولت وظیفه دارد بسترهای لازم برای فعالیت فرهنگ‌سازان جامعه را فراهم نماید و این کار را از طریق آموزش و پرورش و فراهم کردن مقدمات خواستن داوطلبانه و بالنده توأم با اشکال را برای انسان‌ها را انجام دهد</p>	<p>تجه: دولت (ر)</p>
<p>ماهیت دخالت دولت مدیریت فرهنگی و مهندسی فرهنگی جامعه برای پیاده‌سازی فرهنگ صحیح در جامعه است.</p>	<p>ماهیت دخالت دولت در سیاستگذاری، باید حداقلی و اصالتاً تنظیمی و به صورت خدمات‌دهی، نمادسازی و استخراج و به دور از تضاد باشد</p>	
<p>نتیجه دخالت دولت در فرهنگ دستیابی انسان به سعادت است</p>	<p>دخالت دولت در فرهنگ باعث خدشه‌دار شدن آزادی‌های فردی و اجتماعی، به خطر افتادن دموکراسی و آزادی فکر و نفسی ارزش، نفی مسئولیت‌پذیری، نفی ثواب و عقاب، نفی آگاهی و علم و نفی رشد و کمال می‌شود</p>	<p>نتیجه: دخالت دولت (ر)</p>

منابع

- اجلالی، پرویز، (۱۳۷۹) سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران، تهران، نشر آن.
- اجلالی، پرویز، (۱۳۸۰) «مفهوم و انواع برنامه‌ریزی»، مجموعه مقالات جامعه و فرهنگ، تهران، انتشارات آرون، جلد اول.
- بصیرنیا، غلامرضا، (۱۳۸۵) «گفتمان نو در حوزه فرهنگ»، نشریه مهندسی فرهنگی، سال اول، شماره اول، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- بنیانیان، حسن، (۱۳۸۴) «مصاحبه با مهندس بنیانیان»، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره ۲، تهران، شورای فرهنگ عمومی.
- بنیانیان، حسن، (۱۳۸۶) «مهندسی فرهنگی از نظر تا عمل در جامعه ایران»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلد دوم.
- پور احمدی، حسن و فوزی، یحیی، (۱۳۸۲) گفتمان اصلاحات ایران، تهران، سازمان بسیج اساتید.
- پیروزمند، علیرضا و صادقی، شیده، (۱۳۸۵) «چیستی فرهنگ و چگونگی تغییرات آن»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلد اول.
- حبیبی، نادر، (۱۳۸۵) «آموزش و پرورش و اعتلاء فرهنگ، ضرورت تحول در دیدگاه‌های برنامه درسی»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلد دوم.
- حبیبی، محمد باقر، (۱۳۸۵) «مبانی روان‌شناختی مهندسی فرهنگ»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- حدیث ولایت، (۱۳۸۵) لوح فشرده شامل مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، تهران، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی.
- دانشگاه تمدن‌ساز، (۱۳۸۶) تهران؛ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- در محضر ولایت، (۱۳۸۱) تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- در محضر ولایت، (۱۳۸۲) تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- در محضر ولایت، (۱۳۸۳) تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- ذوعلم، علی، (۱۳۸۴) «فاصله جامعه ما با آرمان‌های فرهنگی انقلاب»، مجموعه مقالات فرهنگ، جامعه، انقلاب، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان.
- زارع، عباس، (۱۳۷۹) آخرین انقلاب قرن، تهران، انتشارات معارف، جلد اول.
- سلیمی، حسین، (۱۳۸۰) «سیاست‌پذیری فرهنگ»، مجموعه مقالات همایش سیاستگذاری و فرهنگ در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سلیمی، حسین، (۱۳۸۶) «میزگرد مهندسی فرهنگی و جهانی شدن»، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.

- سیف‌زاده، حسین، (۱۳۸۲) «سیاست‌گذاری فرهنگی و میزان مداخله دولت در آن؛ تأملی نظری»، مجموعه مقالات همایش سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شفیع آبادی، عبدالله؛ ناصری، غلامرضا، (۱۳۷۱) نظریه‌های مشاوره و روان درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صادقی رشاد، علی اکبر، (۱۳۸۵) «گفت‌وگو با نشریه مهندسی فرهنگی»، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، شماره سوم.
- علی‌اکبری، محمدعلی، (۱۳۸۰) «محدودیت‌های برنامه‌ریزی فرهنگی»، جامعه و فرهنگ، تهران، انتشارات آرون، جلد اول.
- عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۸۶) «ضرورت تفسیر جدید مهندسی فرهنگی»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلد اول.
- غلامپور، ابراهیم، (۱۳۸۵) «جایگاه دولت در عرصه فرهنگ»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلد اول.
- غلامرضا کاشی، محمدجواد، (۱۳۸۲) «سیاست‌گذاری اقتدارگرایانه و دمکراتیک فرهنگی»، مجموعه مقالات سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز، تهران؛ پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- غلامی، رضا، (۱۳۸۶) «پژوهش در نقشه مهندسی فرهنگی»، ماهنامه زمانه، شماره ۵۸، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فاضلی، نعمت‌الله، (۱۳۸۶) جزوه درسی برنامه‌ریزی و سیاست فرهنگی، تهران، گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی.
- فرهنگی، علی اکبر، (۱۳۸۶) «میزگرد مهندسی فرهنگی و جهانی شدن»، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- قاضیان، حسین، (۱۳۸۰) «بن‌بست سیاست فرهنگی در ایران امروز»، مجموعه مقالات همایش سیاست‌گذاری در ایران امروز، تهران، انتشارات باز.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، مجلس شورای اسلامی.
- کارل آکسیس، (۱۳۷۵) انسان موجود ناشناخته، (ترجمه عنایت)، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- کاشی، محمد جواد غلامرضا، (۱۳۸۱) «اخلاق و برنامه‌ریزی فرهنگی»، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره ۳۳، تهران، شورای فرهنگ عمومی.
- کوثری، مسعود، (۱۳۷۹) مشارکت فرهنگی، تهران، نشر آن.
- مائو، رنه، (بی‌تا) «مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ در جهان کنونی»، ترجمه آدینه، فصلنامه - فرهنگ و زندگی، شماره اول.
- مسجدجامعی، احمد، (۱۳۸۱) «گفت‌وگو با فصلنامه فرهنگ عمومی»، شماره ۳۳، تهران، شورای فرهنگ عمومی.

- معیدفر، سعید، (۱۳۸۰) «تبیین جامعه‌شناختی تقدم مصالح فردی بر مصالح جمعی در ایران»، جامعه و فرهنگ، تهران، انتشارات آرون، جلد دوم.
- ناظمی، مهدی (۱۳۸۵) نقشه مهندسی فرهنگی کشور (پیشنهادی)، شورای عالی انقلاب فرهنگی، نخستین همایش ملی مهندسی فرهنگی کشور، دی‌ماه ۱۳۸۵.
- ناظمی، مهدی، (۱۳۸۶) تحلیلی بر دیدگاه‌های مقام معظم رهبری در مورد مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.

Archive of SID